

العباد عن سماع آیات اله لیطغی مذاک نوره بین عبادہ المقربین و لکن اله ربی بقدره منه یزل ما یشاء
 و یصله الی الذین یرحموا الیه بوجه غیر ان اخط ما در صیباک به آن لک خدایک شان من الشئون ان
 بشکره و کنین اشاکرین لا تخزن باورد علینا ثم در فی ما قضی اله لنا نحن علی فرج مبین و الحمد لله رب العالمین
 دیگر از چهار مخلص خدم طهران حاجی فرج ابن سرسنگ عبدالله خان که در دیگسال ۱۲۵۸ پانزده سال داشت
 و زواله از کوشش از صده نظایرین در حدیثی بود که ما در دفتر ما بیان شده در احوالی که در بطنش داشتند که در یک
 میوه خنک شده در حال تلخی از سران آن ایضا صفت قلب که در شفا کردن با بیان از دلم خورد و حکم ما منجیب کی
 بود از شفا کردن در روز فرغت از جمال مذکور چون عبدالله خان گفته آمد و احوالی آشفته و چهره گرفته در کسب است
 در زلفش که واقع بر سینه و هرگز که ناله نادر شده چنین شرح احوال داد که از آمدن در رسیدن درک ترب مردود
 عبودی خندق با بیان را حکم شاه شفا کند و یک سر از شفا خورد قرآنی نام در فرج خودم بود چون سادست بعد از
 که ما هم با بی خوانده شفا کردند و بخوانند آوری خندق یا بدان آن چای گسده تمام جبار تقدر این را در کجا بریزند
 و فرج در مذکور از شنیدن لیه قه غایت تا از شده گریست و در در خیال عبدالله خان فوت شد و
 فرج در در چون بسن میت بجنگی رسید تا نریله از دهنه مطهر میت شهدا به هم در پیش رخ خورد تمام جمال با نغ شده
 و با در گفتند و سادست کرده نقوی فرام نبوده با تغییر نام و لباس از طهران خارج شده و پیران را در و پیام کرد که دیگر مرا
 نخواهید دید و سر به میان طلب نهاد تا در بغداد بر طبقه خود تسلیم با بر اینی شده بطور تمام در جهت حسنی ایمان آورد

و نخبه راه عطا پیش گرفته بیزت محضر اینی فائز گشت و با و بدین سخن خطاب فرمودند یا فرج سزگرنی
 خدا را که سبب احسن فائز شدی و نیز فرمودند یا فرج در بیانهای عشق دویی تا بقصد اصلی خود رسیدی و نیز
 یا فرج نورانی کردم برای امروز خودم که رحمت بند و بزرگوار است امرین قیام کن و فرج از اجتماع نام در رسم راه
 و مقام خود از لسان اینی و تعضلات و عنایات الهیه بخیر گردید و در بحال ما در خطاب فرمودند که ما درت دیده
 بظن ما رحمت در خدمت خود از حقیقت روز اقامت در اینجا باید که رفته دهن را گردی و از نیز چشم بشکند و دل در غم
 هست که هر که رفته رحمت کرده و با هم سفری از حجاب و در دگران شده و ما در بیام فرستاد و ما در دور دور و در
 پس از هفت سال ساقی در یاد کرده قنات شان شدند و بعد از اقامت گماه باز سفر ما می نمودند
 و نظر گرفت و ما در رضی معارف شده همانست نمود و ما در سلطان نام دختر سروده ساله محرم یک از سرگرای
 جنگ از دوره بکلیح وی در آورده آتش را بر فرزند و ما در رحمت و حاجی زنی از زینات بی نظیر را
 بعد از سفر برای زوجه خود تعیین کرد و زمین تسلیم تسلیم کرد و اینی نمود و زوجه محترمه خاتمه محبت در ایمان تصف
 گشته و خانه شان با یکدیگر واقع گشت و زمان رفتن آنخانه دومی که در دی سخنان معروف حاصل بود و دوری دیگر
 بیایع شاه سیدان کرد و پسر و درید و پشت و قبل معروف است که قریب هشتاد و یک تن
 در ما در در حایق مذکور شده کردند و بعد از آن معایق شمل را از نوع چهار بر سر برد گردید و از بیایع آن زمان تقریباً صد تن
 ما در بر محمد فایب و ایاب در ترجمه حجاب گردید و بی حاجی بر عم در پنجاه میرزا علی صهر خان امین سلطان صدراعظم

عهد و لاجرم زمام حسی را از دست برد و چونکه نه سحران نقطه و نه علاج مایه و نه معایت زرقار ساری است
 در خط نیرا حسی صبر خلق در تخلص کوشیده و جویاری در لیکاشته قیام بجاییت منحصر این کرده محمد بن حیات گفته
 عدلت وطن نمود و کمان با زود محرمش در معایت رفعت با جود و ابراهیم رفیع با فرد کوشیده و در وقت
 شدت جادویان با زور و با طر سلطان خانم صفوان حمام از خانه بیرون رفتند و همه سر قراقران و اربع کوه
 رسیده در خانه کون بجای و در حله بجای و جوی کبر شصت و اوی از مؤمنات مردم بطایفه و قیاد اباب کرده بودند
 حیات ادا نمود که حب شهید را چو نیست شود اول کوشید و در زود با کمال تألف ادا و پیشه که عقده کوه
 برای مصایف بنحیهت مردم خاطر خانم فی الحال که نشانه ظاهر و مریه که کوشش بیرون آورده یا مصلحتی نمودند
 خاوره که در کوه کرده و آخذ مصل شهید را پیشه نشسته و ماری که در شش ساقی قدم حب مظلوم را چو کوشش زود
 و خاطر بنیم با شتاب خود اکابر رسیده از بی بی نمود ملی حالت فرق گویه در چهره اش نمودند و چون مادر بود
 حواری صفت شده خندان کوشیده را ادا و دهانه کرد ملی حقیقت مایه از ارای شرم بر بیان نمودند نهایت جان
 و شکر کای تعدد ز نیر بر بار که هر دو ادا شده و قی سکن سر قراقران که تحت لودم زود و میرا حسی صبر خان بلند
 مقصد لید کون بجای و کوشش شاه اش ز آمدند و از خانه حسی فرج و طبع رسیده از اند کوشش که محمد مستحق نام
 داشته در یک حب نمود و با بلده مذکور سلطنتی کای یکدیگر چندین را هر دو گرفته و طایفه نهایی را اجرت نیر
 و تریب که در یک یک هر دو ادا خویشند قر شهبه که در اشعه آتش زنده اودت و در جاس رسیده و حال صبح

با یک سبب من را فرستند احباب در بطن کونجی خبر دادند و حاجی فرج حکم از آنجا گرفت که در روز دوشنبه
 خود کردار عقده را با چندین کردار فرستاد تا چند شب مرقت کرده در اول شهر لاریان است آورده حس بود چو ب
 بسیار روزند بر صید حاجی کز آن محمد تقی امیری دور در قریب و خورشید بکس در انبار طران قند و حبس از دست
 در خدا و ششوی یک جزیره مرقت و مرقت کردند و چند هفته را در انبار گذشت و جمعی از سران و رجال را
 دل لرخت توی چند رای سرپرستی آمده گشته و حاجی فرج قتل کرد که بنا بر شام از خانه فرستد و خاطر خانم
 که عرفان را میان کرد او را فرستاد و در آن حواله امیری داده برای مذات همیا گوید و آنجا حکم معروف
 با باب زوجه میرزا ان کاشی دهم روز آن محمد حسین عزیز زوجه کرد که در آنجا حکم باکی و زوجه منی شکی مدت
 نه کرد و این بطریق که بعد از روز در بغداد ایشان بنا بر زوجه خوراک و ما فریم کرده سرپرستی کرده و در چند روزی بیچار
 با از خانه حاجی فرج با بنا بر کرده گشته جای را در آنجا تنفقا نیاست میدند و چون حساب خواسته را یکی
 استخلص این امر عریضه شد با نایب السلطنه به چند فاطمه سلطان قتل کرده که عریضه را رساند و چند هفته بود
 شد و نایب السلطنه و صدر اعظم رسد و نایب السلطنه فرعی و عده قریب استخلص داد که در طمیسان
 یافت پس از چند روز که شاری از کوه چید کعبه نذیر مجدداً شروع با قدمات نمود و در برای کرد طرفان بر
 به تمام عصر روزی ستمگران با در بجه مسجد عمارت نایب السلطنه رفتند این ستمگران دیگر که عده نیز مجتمع بودند بنظر
 مخرج شاهزاده مانند آنکه آن خبر رسید که کرب و الا در حاجی دیگر برین رفت و فاطمه سلطان ناچار

بنام حضرت خدیجه انصاریه و در روز چهارم در راه تبرک از کعبه کائینت السطنه را
 گرفت چنانچه با چار نهنگ پندارند و در اوقات هزاره محبت کرده چنان گفت در روزم را از تو میجویم
 چهار بچه از اهل نظران که در روزم به سرور سامانم در روزم در راه تبرک از کعبه کائینت السطنه
 در شب سبطه ترکی گفت هزاره زمان به چینی تا در وقت را به هم و جهاب شنیدند و در آنجا محمد حسن
 فرزند و کرامت از اسمیم نامک و نام محمد کریم عطا روحانی فرج همیای اقدام شد و نقدی فرج کردند و در آنجا
 کعبه حضرت عظیم حدیثها فرستادند و در جواب بمعیون رسیدند زهار زهار و زمان کرک در آنجا
 خونین کشیدند و در طبل زدند که جای عظیمم بر آنجس و لذت خوانند کرد تا نقدی نامصدد کف آرد و آنجا
 اعانت کردند و در حسبان و فرشان در هر یک شاه یا دو ماه گینار این ابر را تقریب جاه واقع روزی
 در دوش را سرد در سجاوه کرده با چوهای خار و در چندان با در پیش زخمی شده که بر این شکرش
 خرق خون و پاره پاره شده و صبر کرده که در این عهد من کن در ششام ده و در رسم مبارکه که در کسی کشیم
 و در بر غضب که یکی کریم و دیگر محمد نام ثبت بر این خون آلود را سخانه حاجی فرج آلودند و حاجی کف
 بکف سینه فسوس خود که تسلی بر کریم ندادند تا دور اسبزی عمل رساند و در سوره باغ شاهی
 نکره تقدیری برای این ابر در سال نمود و زنی چنین اتفاق افتاد که چند روز در شب مانع از وصول
 شام و عار زندان شدند و در جواب برای حساب گشت و شعی فاطمه سلطان ما خیر و در زده که شعی

رسیدند تقریباً در وقت دوشنبه ششم بر زبان کردند و در روز چهارشنبه صبحی شدند و حرکت خود را
 بقبر اول انجا کردند که خالیم حاجی میرزا محمد تقی را میجویم و در کرم مرخصی انجا آمدند تا این ابر را با بخیر
 صرف تبریکه که در حقیقت برک آهین داشت و با کلاه و شکر که در بر زبان میپرستند حاضر کردند و حرکت
 کردیم تا در دالان زندان که در جری فطری باقیست در روز شنبه که مملوکا مدینه رسیدی میخواست در کرم بر عصب
 حضور داشته میدید می شنید فرمان خالومی چند ماری صحبت کرد و چون رفت عرصه را این ابر
 در کف دستش نهاد که نیست که حضرت غمناک علیها فرستادند و با محمد حاجی فرج رحمتش بر آمد
 طرز آن سخبات مذکوره قیام کردند و عاقبت خاطر سلطان چون فرزندش را در آن طاعتی رابع و مانع از
 اریال عراضه شاه کردند گفتند و از او با در آورده با وجود نسیب همیست فرزندش در دیده محمد را برک
 شای رسیده از کالکسکه رفت شاه پرسید چه تو رسیدی جواب داد که برادر بطلمون زندانیم حاجی کرد
 محمد تقی ابری را از نایب بیطنه میجویم شایم حال ستمه یگان بنیاد کن شاه با غمزه گفت بسیار خوب
 نایب بیطنه بسیارم را که کند برین بیا انگاه که در کالکسکه رسیدن آمد و در طول مدت حرکته میرود
 حاجی فرج زندان با ما در ایستادند و دیدند که چه چاهکت رسیدند تا که رسیدی پس آن را بر زمین در است
 آنچه بخشید این ابر مرخصی کردید و نیز ما محمد بنای زدی مدت سه سال در خانه حاجی فرج جهان شده که
 عربی را سی در حتره در کس و در دو تمام از حقی که کسی شوی و چند روزی چهارش را آورده بودند و بعد از برین

آمدن از آنجا گرفتار و تسبیحان گشت و فاطمه سلامان خیر رسیدند اما خبرش زینبند اتفاق گشت
 از جانب زندان زینب تحسین کردند تا در ایام پیدا کردند که باورقا و غیره در حبس بسر میبرد و در آنروز اتفاقا کریم
 بر غضب خضر نمشود و فرارش از آن نشناخت و اما اظهار داشت که عالم خوب نیست سعادت می آید
 گشتی زینب باورید و اظهار همان از خدمتشان نمود و پیشان ایشان سخنان سخنان زینب تحسین زندان
 نمود و در تقاسم از آنگاه پس از چند روز باز باز آمدند و آن زندانمان صفت کردند و بیانش از
 زینب بفرستاد و آورد و چون هفتاد و دو روزی از آنجا احوال زندان رفتند زندانمان گفتند
 که میرزا محمد رضا بی بی سخت بیمار است و بنا بر آن گرفته زندان روز و رفته حین اظهار داشتند که حال
 اینهاست و ملاقات با محمد حسین ممکن نیست فردا می آید تا مقصود رسید و با یکدیگر فرستادها سلفی نمود
 دادند و خانه رفتن ملاکان از آنجا یافتند و باز چند روزی دیگر رفتند و فرارش را طلبیدند احوال پرسیدند
 فرارش همیشه گفت که بریرا مرد و در روز حبسش را میدادند و اینست که میرزا محمد رضا وفات نمود
 و هر چه جستجو کردند که درین معلوم را به دست ممکن شد و باز پس از چند روزی دیگر رفتند و کاشانه پر از آن
 در ساله بر از بر تقال با چند نمودند و فرستادن گفتند و ما از خوششان پدر و بر محمد حسین هستیم (مستحقان
 و تقاضای روح الله بود) که ناخوشند و از ما آتش خواستند صفت گنبد آتش ایشان رسانیم در
 اینجای کریم بر غضب خضر نمود و فرارش مذکور با بیعت است گفت ای حاجی با چه میگردی روز گذشتند

تمام شد و گذشت و فاطمه خانم سجال گریه آنکس کرد که بگذارد من بدم شوهر خود هم در اینم باز شوهری
 گفت ای باجی کشنده و دلا کشنده و فاطمه خانم گریه کنان بر جهت منزل نمود و حجاب از
 نهادت در قاف و بیج لاله باغ بر شد گریه و بجا به بسا در شد و با بچه حاجی فرج و زوجه اش برین
 دل باخته با بر اینی در خدمت چنان روز و الراج حدیده از جمال اینی در غصن عظیم همه ایستادند و بعد از چنان
 زیننده طبقه سبک لاله در ایام و خدمت در بر نماند کردید . و در حمله سعادت این طایفه اولاد در کرانم
 نغزنی که قمر ز طبع در اعلی از جهان رفت در طران نرسیدند و همه بجز ایشان که میرزا اهد نام
 داشت بمان شدند و با سبت ^{میرزا رضا قلی} میرزا فرج الله بدری جهان و حاضر بود
 که هر یک در سینه لوله در اعلی خوشی در خوشی در محبت و ایمان داشتند و از ذواج کردند و در کجانی
 میرزا کنی از دل شد و از این در دنیا بیشتر حاصل گردید و بگام سعادت میرزا کنی در کجانی
 در کجانی و میرزا رضا قلی و میرزا نصر الله و میرزا محمد شاه با عظیم سعادت خستار کردند و بس در مرکب
 اینی تا لادن رسیدند و این در کجانی و میرزا کنی بهم خورده در بیم فصل با کتاب بین اتصال است
 و اخبار رسد از دل و در این را میرساند و میرزا نصر الله که ضعف حسبی در جی در سینه نفس است
 سخت بجا شد و حضرت عظیم خود با لوجه پدید آید و طلب نیز چه کردند و بس از چندی
 در گذشت و خود بر دادش بس از درود مرکب اینی بجا در حوره بدی قرار گرفتند و چنانکه در کس

سابق آوردیم در ایام شدید در چهار فتنان شده فریب سید محمد صهنه‌ها خورده نرفتند و
 فدا و درختند و بلاغره میرزا رضا قلی رسید محمد بهلاکت رسیدند و بعد جهان تبریس نزد میرزا کجی
 رفت و نزد میرزا رضا قلی و قری در نفرش بر جای مانده حادثه نایب شد و له حاج که حاجه این فتنه
 مانند اسکندر میرزا انصاری بنام آن در گذشت و سرگذشتش فصل اول در عکای طهران آمده در
 دایره بیست و نهم شده حادثه رجای گذشت و اما حاضر مذکوره زوجه میرزا محمد حسین نجم باشی دیوان
 خدمت در امری نادر نظیر بود و چنانکه گفتیم حادثه رسیده درین امر در پیشان رجای ماند و اقا
 میرزا فرج الله در طهران خواهر سیدیمان جمال فتنی تکلیفی را از دوایج نمود و در سن جوانی سال
 در گذشت و غنمش و کتر عطاء الله جان درین امر شهر گردید و ولادتش سال ۱۲۷۶ مذکور در
 طهران واقع شد و از تحصیل و تحوین قسمت طب میرسد و در طهران و در استه تعزیت میان حسن
 جفاقی و علامت خدمت دوره امرانی شده در نیش میرسد تربیت نسلی بهمان در طهران
 چنانکه در نیش لاهی سادیم محمد شیخ بسیار نمود و خاندان رسید نیش نیش کرد و خوارش و قریب
 در نیش شرح حال ضل قاضی آوردیم از حاصل حدیث شده میرزا علی بهرامی زود روز دولتی اقبال نموده میرزا
 عبدالله تولد یافت و میرزا علی کبر پس از چندی در گذشت و کتر عطاء الله خان پسر خوار خود را در خوش
 تربیت کشیده و در نیش مصلی و در می دلد و میرزا عبدالله خورسند که عیضا قدم حاجه بهایشده حادثه

۱۲۷۶

نایس که در حق میرزا رضا فی و میرزا صدوق و خود ایشان در لاجی خطاب بمیرزا محمد حسین مخم شاهی چنین
 مسطور است ثم علم بان الرضا قد نسی علی الله جبره و ارتکب ما لا یرتبه احد من قبل قد ضاع و مراد و اداع
 ما لا یجری العلم علی ذکره که آنک در روایاتی بنام السبعین العظیم قد ارتکب فی ذم السرمایح فی نفس الله ربک و
 رب العالمین و لکن سترناه ان ربک به الستار العظیم العظیم قد اکلوا فی هناك لحم الخضر قلنا اتقوا الله و لا
 ترتكبوا ما یضیع به امر رب الانام بین الاقسام ذلک اشته السعصاع الی ان اتی القضاء ان ربک
 لهو الحاکم علی ما یرید قلنا رای علامت المرت تاس و بیج تم ارتقی فی زمین که اغفرناه و کتبتاه من التائبین و بعد
 حضر الرضا ذات عافضل و اما در جدها فی التناق و لکن سترناه و فضلا من لذات ان ربک له الفضل العظیم
 الی ان رضنا به السبعین ارتکب العیث و لعلاب و الخمر ما استحی من الله و فی داخری عدة مسعودات علی صلتم
 استمدت فی اعمال اخره که ذلک تقض العین کنون من المظلمین که در وقت ذلت بوم لدى الوجه را بنامانی که عظیم
 فلما نمت حبت و صاحت که ذلک در عیسان قوم کوا خیرین ای جده ناظر الی الله انت تعلم کبر
 رحمتی و جبال سکونی و سما صیطباری شایه کن چه در در کتاب نوده اند که مع رحمتی که همه علیا را سبقت
 گرفته و اچ نوده مسطور داشته اند الا انهم لم یکنو زید در لاجی و در خطاب بی مذکور است ثم علم ان تم فی نصره
 الی الله کن را ضیاعه بکنه الرضا کان لدى لهرش مذکور و اذ اسمی فی السبعین زمان ربک علی کلشی صیطانا
 و از حدیث میرزا بنان سکن طهران سیلمان جمال افندی بن عیسیان تخانی ذکریکن متفق که حسنا و سنا

صاحب جاه و اعتبار بسیار در وطن حکمران بود در میان جوانان و قهرم خویش به بیت فان شهر را از دراج نمود
 پس بطهران رفته آنجاست حجت و ولایت و ایالات نامه بنهار حرکت یافت و مناق و شرب عرفان کینی
 گرفت و خزانة ظهور حضرت اعلیٰ شفیقه زین کشت در حینکه از راه و آثار این به کرده و محاسب جمله کرد ایام آنکه
 در اعطای بیخافه و اکار بسفین محاسن و زینس شده متذکر شفیقه و محمد ف گنبد در حدود سال ۱۲۸۸
 جاه و عزت و کثرت و ثروت رهای گشته با کثرت طندری که طریق تبریز عازم در عرض تصور شد و در آن
 ترکیه میرا در افاق نفوس کرده در عرضی که ملازم ایامی چند مانند و ملازمه سیر و سکر را با این برده و خود الکلی
 و نقا جمال اینی رساند و در آن زمان در حواله فصل و جنات کبری بسر برد انگاه جنس و ملازم سیر و تبلیغ
 گردید و با کس نزد که عثمان در نشی در شادی ساری سیر و سفر در بلاد ترکیه نهاد و هدایت و بهبری انام پر خست خونی
 در استلام اول و ملازم آخری مانند پس عدت با عرض تصور کرده در حواله اینی زینت انگاه ملازم سیر و تبلیغ در ملک
 چند گردید و با خویش میرزا حسین و با حاجی فرج کز نشی از پور سعید با کشتی عازم هندوستان شد و در جلال
 سال ۱۲۹۶ وارد بمبئی گشته و یک عدت حاجی سید میرزا فغان و حاجی محمد ابراهیم مبلغ که تحت عنوان
 شرکت حاجی سید میرزا و میرزا محمود تجارت با مالک تعدده داشتند و ایشانها لغات و عادات و حالات
 اقبال بودند در حین شیعان کشتی نمود و در اندک زمانی زبان کردید و با ریخت و با ریختی از شاه میر خضر رضا آخان
 رئیس سیمیله خوجه و سید محمد ملا و تعدادی آنها عشریه ملاقات تبلیغ نمود و سید محمد قبال و تصدیق کرد و

در جمال الدین بن نام مشهورند و عامه انام با دین خود گشته و حاجی میرزا و حاجی محمد ابراهیم بن نامانج
 ای در حیات نفس در صلاح و پند که بیاید و خلد نمید رود دست انانجش در بیای جنبه می کشند
 نروج پس از آن در کار و محرومیت همه کرد و در ای پریت در ارتقا سست و رنگ طقت و جهالت و محبت
 از قرب زود و جملها در راه بر و حسود محسنی که در راه و محرمین و محرمات گزین شده و در راه
 درت مکمل و جنبه و در نظر و در پند و پیمان پلا شده تا جاده یعنی گشت در سال ۱۲۹۵ در جنبه
 در آن گزین شده که در الهی و انجمن حال نامور شناسند و در عظم نظام حیدر آباد گن را تسبیح نمود
 و بعد از تسبیح کرده به معنی نام آورده سال و سال یکی سفره بسواد عدیه در آنجا به سراسر مکتب
 و غیره با کرده با بسیاری از ارکان هند و مسلمان سنی و شیعی در شایسته تقبل و محبت شدند در سال ۱۲۹۱
 بنجاک بر ما وارد شدند و در ارگون آمانت نموده محل رسیدی نفع بود و جمع کشیدی در این است و جهالت
 در شیعیان و هم بر در میان را متمدنی سخت و این بین را در بنجاک شتر نموده پس در سال ۱۲۹۸ در ارگون
 بنده که پنجم سلطنت سطله بر یافت و در وجود نامانج گشت و پنهان بودن جمال در صلاح و در مصلحت
 ساید از شر عقیدت عاوه زرق نفعات در عظم گشت و شیعیان پیش عزت و محبت
 را فرخستند و او را تکفیر کرده بعد ترخیص و اندام بر آید و روزی سنگ کردند و کلمه محبت خانه
 سیکو خور و تکفیر داد و بعد از آن جمع کشیدی و این است کرده پس ابراهیم را در آن مده حکم نموده

و با زحمت و زحمت نمودن در سال ۱۳۰۵ در کنگه نشریات تبلیغ کرد و نیز در مدرسه علمی هندی و کتب
 بانی در کار و نیز در خرد از جاره و غیره با علم و فراغت و در پنجاب و از آنجا به قبت و با میر و مبارقند
 و خوقند و چنان شرف و در یاد قند و در ششماه بسیار تشریف گردید و در کار هستان برزد
 رفت و پنج حرکتان، اجمال و انتقال بدو در روز خانه افتاد و کشتان پایش از لوز سر با صبح
 گدیده در عودت هندوستان بر چه سعی نمود که طریق افغانستان در سپاه شرف ایر کمال رضا نداد و با
 سخنرانیات بسیار خود را در مناظر طریق محفوظ داشته هندوستان رسد و با محمد در نهایت قطعاً
 هندوستان و خرد از کرات سخن کرده بود با آنکه با شنیده تغییر نمود و عده کثیر را احضار کرد طبعاً
 عالی را به است آورد و بسیار از راهه گمان و در امر را منتهی است و خست چنانکه عده کثیر را در کتب در
 رنگون مدنیست و در مندرک برزاده از چهارصد و در کنگه و در حش پنجاب و در مدرسه چهارصد و در بلاد
 و چند هندوستان چونیت رسید و در دیگر اوضاع نیز هر گاه علمی بودند و با جمال فیدی
 تا بنیام غروب شمس جمال الهی در مالک شت بعد هند علم درایت افزونه داشت جمعیت کثیر جمع است
 و در کار به احوال طریق سدرک الی الله را نشان داد و در راه معرفت سید فیض و پریت
 شناسند و در است که اسم عظیم الهی در یافتند و الی الله حش صادق است که دلیل بر توجه و خفایت
 الهی بود منها یا ایها الضمیر لعی الهی حش و انظر الی الوجه انما تسمیناک بالجمع تسلیح فی الافاق باسم

میگردد و در همین خانه خود فرزندانی کرده و در وقت میرزا عبدالکریم خان شهرک حکیم سیاه اهل صفهان طیب
 ش هزاره صاحب بیست و نهمین حلقه ابراز و در زمین حضرت اعلی بود که در هم عرض چهارده سیران داشته
 تا اینجا که از خود شراره و عصمت خانم نهایت علاقه دارند و در ده سیفت از ناصیه احوال این طفل می بینم که درین
 اولاد و خادوم زنده و با عذر خود و در او در عیش محبت پروردگار سپرد خود او البرکات نام که شهره از کمال
 صورت و صفت پرورش و در وقت و صفت خانم در وقت مسکنی در کلاس عیسی خان بدین نامی
 بود که در پیشان از بچگان در گذشت و در مثل تربیت جدا کرد و در کلاس در کلاس می نشیند زلفت که بعد
 مسلم نیز بعد جهان لغت و ما در تحریر تربیت اولاد پرورش و ببلد تبرستان میرزا فرج در خان که
 سرایدار باشی خانه های شهری و سیلابی سلطنتی بود از آنان که در کلاس می نشیند در کلاس در کلاس تحصیل
 قرانت و کتات فارسی گفشت در پیشان بادی در قصر مرزده حدی تزل در کلاس در کلاس در کلاس
 سعادت نگاره میرفت با عصمت خانم که در داد و بداد سعادت بکریب نمودند از سعادت که
 از کلاس تربیت و پس از چندی میرزا فرج در خان نیز در گذشت و در او در خواهر با مادر مهر پروردار سیفت پس
 در سن سیزده سالگی با برادر با مهر علیجان نام نام بیست و نهمین شاهی این خرد که مردی کسی لقب در برجم بود
 و با از این فتنه در طهران بدست که در شانش گرفتار بگوش و در کلاس در کلاس در کلاس در کلاس
 از دروغ خوانند و در بیست و نهمین در صغر سن با بچگان طامی هم با این گشت و در کلاس می نشیند و پس از کمال خجری

بنام توران خانم طعنه سختم است بر زاده ترکه که در آن ایام چه بسیار زوجه را ساخته نشان بوده
 جسور و شکیبای گزند و زانی جرم بارش می کرده شهید و جاسل در آن خوردند و پیرستان با این عصمت خانم و
 فرزندش رای سعادت بین تعذبات گسار و گدازت در میان بود و در خلال آن احوال خدای نکرده شایسته
 که چندین سال زده تعذبات و تعذبات معاندین طعنه و روشی در هندوستان و ممالک افری فراری و تورانی
 بود و رحمت لایزال کرده در خانه خود پر زاده خود عصمت خانم و در روز اول نموده با چنین گفت که من چنین زده
 طر آن فراری شدم شما طعنه شمر حذر بودید و پدرم حکیم بسیار سیلیقت که این دختر در خانه من زنده محراب ماند
 و بعد از چند روز با مر حیات غایت مکت و حیاط مکه در حضور من و این کرده شایسته ظهور بر مع و اولاد
 و اولاد صدق و سنجید مشغول گردید و منت شد که آن من معلوم و محسوس در خانه پیش و ولای تعذبات رضیعه
 و نقاب عیبه کردند و اندک اندک راز استوار ایشان داشت و تعذبات خانه زدهایش با خبر شده سعادت
 و سعادت رخساره خضرها شهر سپهر ایامی مادر و در ادش عیسی خان مکرر قیام مادت و زاده نمود و
 بسیاری از شهرها در حالت کسی ضرب شست و آرد آورد و تهدید کرده بیکیقت با بی شده ای تورانم
 گفت و رضای رای زینت خرابی که در تبری تا رشی بود و در جود و زاده بسیار ضرب تمه مجروح
 ساخته در درگاه محرم سینه عربی درگاه با خشت چیده و دیوار کشید و در آنی زده بالا گذاشت و با
 چنین گفت حال و خلف و در در با جان بسیار و با تعذبات خود را برین گذارد و دم بدم در ایوان بر

با خند لب و استقامت بنیزود و خزل و نهال سخته و صفت دیوار که قفسی و ترنم نمود و شغش این به
 در عفت ای ضم شیفه کا نمم و نیز در یکی از شهای رستان دیرا در یکم برف شدت چهارم شربت نام
 خانه کشیده با چوب و تاربان و قمر ضرب بسیار و در دو آورده و در و خند لب دوده چهارم بیکرود و یا تبری کن
 و به هلاک همیابش و در در شربت نام شربت پسر بوده که قدم زود و همیاب شربت در برف که خون مراکش
 رنگی شربت و در شرب دیگر خندان از اجار در خانه شرب کای ستران است و صحت قائم حال بدست
 در یکم یکم نمبر کوبد رفت و به طه و کمر پسر خدا را ای محمد کسین نرسد و دوزی بعد نمبر خرباقت و در
 و قند لب و ضرب بسیار و در دو آورده و در او در محرم که در محرم که که از ذغال مدوی را فرود حتمه
 زردش که در تا که سحر خنده و هلاک نمود و در دو آورده و کله که در دوز که ایمان و صحت لیرا این ثابت تر و
 در تسلیع ساهی رکشت و ایام حیات به بخیرین که اندر رسد سال بعد از مرگه مذکور و خردوم که
 در فرخ نام یافت و شرب سال بعد از آن مدی قائم تر که شد و درین هنگام والده اش جسیه قائم وفات
 یافت در بقیع را فرصت شمرده تسلیع را در شرب عیسی خان بود خست و چندان کسی نمود که در او در ضران
 محبت و ایمان اسی دارد ساخت و در سال بعد از آن شهر در گذشت و در کفر قاریهای شهر واری بریگی
 و غمزدی بعد از سال جایود و خرد قیده شهر که دولت میگرفت و حق فرزندش را در گذشت و والده اش عیسی خان
 نیز چون تخیلات برسد و خانه آن کاغذ داشت کجولر و خولر زردگان سعادت و بر پستی نمود و درین

بهنگام طلعت خانم خود را همسایه رای تربیت قطعیال شهنشال سعادت تسبیح در راهی کرد مشالته
 شیرین زشت و ایامه میگو گفت و طائره تخلص رفت و درک به طین و شترت به نقاب
 دشت و حره کفر رسامی در حریت نسوان بود و در تخلص سنا و نقاب می جید سندان کرد و نسوان عالم
 و اثرش شترت و در احوال باشند و در کلامت میگویند و چون لیدر قصص چکایت در باغ ترق
 محب او نام از ایشان کرده بصرف استقیم به است از یک سخت و چون ذوق و اثره مغرلا به است
 و سجد و تقسیم تقسیم زرتیت شیت رای شتران چهار و ایامه لوری بدو به یکی از شید و در کینه تقصید و کمد
 نسوان و شکرایی از کجاست ن با مرغان از دانه با زن و مرد معاشرت کرد و یکی فند و زیبا برای خود
 سخته پوشید و زنان را دعوت پرشیدن آن نوع کدی کس بود و چون یک در تصنیف جاهل
 مملکت مانع از خود کس خمران کدند می جید رای لثونی در مرتبایات نگار بود و اندک اندک می
 از انا زاده خویش لغزش خسته تاش بر سه پرده است و در حین حال بس حدت و فرغ بر کسی معطر کرده
 لغزاد و در مانگان هر ملت و آئین بقدر الوبح سعادت کرد و باز باری دیگر در چهار قرض و تعدی لغزشی
 گردید چه خمر ز گش نهران خانم معصه کمانش بر زاده کرده را برضایان سرتیب سپرد و زانم از نواج و داد
 و در مردی تعصب و غلیظ کرده مترض تعصب نه می بر خست و یکی سیکه طائره خانم بی طامات و
 در صبح خمران شاه و نسوان شرف معرفت خمرانش نیام عقیدت و ایمان قرض و تعدی در جزو لغزش

یک درای نرسید که صفح ۸۶۲
 بر سرش کد به ۸۱۲

بی نزد چنانکه در آن ضرب چوب تنوم رسیده کرد و در علامت نصیحت و در ادراک و تامل دورا
 این امر نرسد نگاه و خردیش بر او در خانم - پدین خانم را میرزا علی میرخان سیلان محمد سلطان در
 که زوجه خویش را در بخش ششم سیدیم با درود و اج داد و در هر کوشش که تربیت علوم عصری یافت و در فن کوشی
 مهارت و قدرت داشت و به کمال ترقی در فن در خدمت در این فن یافت می نمود و کلمات صافی بر آن
 که در کوششهای گوناگون سیدیم در کوششهای علمی و تحقیقی در این فن در خدمت در این فن یافت می نمود و کلمات صافی بر آن
 زبان در بیان شمر شده از کلمات بی غشش سیدیم در خدمت در این فن یافت می نمود و کلمات صافی بر آن
 ترقی عالم نوان در این در جراید مشربحت در سال ۱۳۲۱ در تهری صاحب نامیده در دانشین مائل
 مطالبش شده تحریر رسد و بنظر ترقی جهانی نوان که در خدمت در این فن یافت می نمود و کلمات صافی بر آن
 مشرف را احزاب مقصدش مذکور و طایفه خانم اول کسی بود که نوان همان در ایران که اولی بر سر آمد و مقاصد
 به بیان امریکاناز نمود و سخت در سال ۱۳۲۵، تهری بر سر پراک که در ایران آمد و در آن کوشش نگاه
 خان کیت تم را در غرب ادعا کرد و همیشه دکتر ترقی خانم شهیده امریکان در سال ۱۳۲۶ نظیران استقر
 حبت بکت یکدیگر خدمت نمودند و در این سال حسی فان مدکر بر آمدش در پاریس در کوشش
 و به کمال طایفه خانم تا فائده نجات علم خدمت ما برای او در عالم نوان بر دست گرفته بر بیان زبان
 ترقی هم بر پدید کرد و پاریس و جنگی در بیخ مذکور و حسی در مجلس عزاد از مسجدین و در این به کمال سرت